

نگاهی به نقش جنبش چپ در شرایط کنونی از فرامرز دادور

در مقابل جنبش چپ معضل اصلی این است که در این مرحله از تاریخ که مبارزات آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم ایران از شتاب بیشاری برخوردار شده، آیا مناسبترین استراتژی برای نیل به دموکراسی و سوسیالیسم چه میتواند باشد. برخی از جریان‌های سیاسی چپ ملقب به رادیکال و انقلابی، با طرح این ایده که در جامعه بین طبقه سرمایه دار (بورژوازی)، متحدان اقتصادی آن، یعنی طبقات اقشار بینابینی و متوسط شهر و روستا (ب.م. خرد مالکان، متخصصان و کارمندان عالی رتبه اداری) و دستگاه حکومتی پاسدار نظام موجود در یکطرف و طبقه کارگر، بیکاران، محرومان و تنگدستان در طرف دیگر، همواره مبارزه طبقاتی در جریان بوده و بخاطر وجود تضاد طبقاتی آشتی ناپذیر، امکان همکاری و ائتلاف فرا طبقاتی بین جریان‌های جنبشهای اجتماعی و اپوزیسیون وسیع مردمی (ب.م. سوسیالیستها و ملی-دمکرات‌های سکولار) وجود ندارد. این بخش از چپ، بدون توجه به وجود اندیشه‌های اجتماعی متنوع و سیال مترقی که بطور نسبی از پایگاه طبقاتی مستقل بوده و در پروسه مبارزات مردمی در جهت اهداف آزادیخواهانه و عدالتجویانه همگونی پیدا میکنند؛ با نگاهی مطلق‌گرا و مکانیکی به آرایش طبقاتی و رابطه بین ذهنیت‌ها (ب.م. اندیشه‌های و اهداف) با واقعیات (ب.م. مناسبات اقتصادی و اجتماعی و جایگاه طبقاتی)، پیشروی در راستای عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم را تنها بر عهده بخش "انقلابی" طبقه کارگر و محرومان میدانند. این نوع تحلیل و سیاستگذاری بر آن اساس نادرست است.

واقعیت این است که در میان طبقات کارگری و زحمتکش مانند دیگر طبقات اجتماعی، بدلائل مختلف اندیشه‌های متنوع سیاسی/اجتماعی و گاه متناقض و از جمله تداوم درجه‌ای از ایده‌های عقب‌گرا که حتی به رگه‌هایی از سنتهای نادرست اقتدارگرانه و استبدادی آغشته باشد وجود دارند. در واقع میتوان گفت که وجود سطحی از چندگانگی فکری و مستقل از جایگاه و آرایش طبقاتی، یکی از دلایل برای وجود یک اقلیت قابل ملاحظه در میان اقشار سنتی و بویژه طیفهای وابسته اقتصادی به حکومتگرایان است که هنوز به نظام جمهوری اسلامی متوهم هستند. بویژه که در ایران، بخش‌های بزرگی از

توده های زحمتکش در اشکال خرده پا (و نه کارمزدی) اشتغال دارند و پراکندگی محیط کار و اشتغال فردی، از ظهور همبستگی اجتماعی در جامعه، تا حدی جلوگیری میکند.

در سال 1375، بر اساس آرایش طبقاتی در ایران 4.5 میلیون (31 درصد) کارگر و 5.5 میلیون (36 درصد) خرده بورژوا وجود داشت (طبقه و کار در ایران:143). بنا بر آمار در سال 1390، از حدود 16.5 میلیون نفر مشمول رسمی در کارگاه های خصوصی که بطور پراکنده در شهرها و روستاها در بخشهای صنعتی، کشاورزی و خدمات کار میکردند، تقریباً 6.5 میلیون فاقد ابزار اقتصادی و مزد بگیر (کارگر) و 7.5 میلیون نفر کارکن مستقل (خرده بورژوا) بوده و از مجموع 1 میلیون و 470 هزار کارگاه فعال، بیش از یک میلیون آن فقط یک نفر مشمول داشت. بعد از 6 سال احتمالاً تغییر چندانی در آرایش طبقاتی صورت نگرفته و بر این اساس، اکثر توده های زحمتکش و محروم در ایران لزوماً به معنی کلاسیک "پرولتاریا" (فروشنده نیروی کار) نیستند. بنابراین، با توجه به این تمیزاسیون شغلی که بخش ناشی از سلطه نئولیبرال (همچون سراسر جهان) میباشد، امکان وجود همگرایی سیاسی طبقاتی که از مشخصات محیط کار برخاسته باشد، کمتر شده است.

با این وضعیت، بدیهی است که تنوعی از عقاید و افق های سیاسی و اجتماعی که از جایگاه اجتماعی متفاوت تغذیه میشوند، برجسته خواهد بود. در واقع بخاطر تداوم سلطه رژیم سرکوب و اختناق در ایران و نبود سازمان یابی در میان جنبش های اجتماعی و اپوزیسیون مردمی، معضل وجود توهم به امکان ایجاد اصلاحات رادیکال اجتماعی در چارچوب نظام موجود، نیز ادامه میابد. و بدون شک فرصت و امکانات محدودی برای تقویت سیاسی در صفوف فعالان رادیکال کارگری و سوسیالیستی وجود خواهد داشت. نگاهی گذرا به ماهیت شعارها و مطالبات طرح شده از طرف گروه های مستقل کارگری و مردمی، مسئله را روشنتر میکند.

در بیانیه صادر شده در 13 دی ماه 1396 از سوی "کمیته مرکزی پیرامون خیزش دی ماه مردم علیه رژیم آمده است که: "تداوم نابرابری ها و تبعیض های موجود برای معلمان، پرستاران و کارگران... نتیجه ی آن خشم و یاسی است که در قالب اعتراضات بی هدف و بی هویت اجتماعی، لطمه های اساسی بر پیوندهای میان حکومت و مردم و تضعیف مشروعیت حکومت وارد می آورد. کانون صنفی معلمان ضمن تأکید بر پیگیری امور از طریق روش های متکی بر

کارگری و سوسیالیستی در چه سطحی با مبارزات کارگری و دیگر جنبشهای مردمی پیوند دارند، نامعلوم است. اما طی سالها مبارزات کارگری، تنها در مقاطعی نادر و از جمله در دو سال گذشته از جانب کارگران معدن بافق و در ماه ها و هفته های اخیر از سوی کارگران هفت تپه، مطالبات رادیکال و فرا سرمایه داری مانند حق خود مدیریتی و خودگردانی مطرح گشته اند. واقعیت این است که در جنبشهای اجتماعی ایران و از جمله در میان فعالان کارگری، شعارها و مطالبات عمدتاً خصلت آزادیخواهانه و دمکراتیک دارند و مشکل بتوان بطور قاطع سمتگیری غالب در میان آنها را فرا سرمایه داری و سوسیالیستی معرفی نمود.

با توجه به این وضعیت، سوال مطرح در مقابل فعالان و جریانات چپ این است که با توجه به دمکراتیک بودن ماهیت و اهداف مردمی موجود در جنبشهای اجتماعی، آیا چه شعارها و چه نوع مطالباتی میبایست مطرح نمود که در جهت تغییر و تحول مترقی تاثیر گذار باشد. در این ارتباط اگر شناخت از شرایط عینی جامعه برای تعیین شعار و استراتژی مبارزاتی حیاتی است و اگر در میان اپوزیسیون مردمی و از جمله بخش سوسیالیست آن، توافق اصولی غلبه کند که ترکیبی از مطالبات اصلاح طلبانه و انقلابی، میتوانند همزمان مطرح گردند، در آن صورت شیوه درست آن است که در حین تاکید بر اصلاح ناپذیری نظام موجود و ضرورت براندازی آن، همزمان، افشاگری از سیاستهای ارتجاعی رژیم نیز پیگیری شده و در مقابل، بدیل های مردمی در موارد مشخص ارائه گردند. اتخاذ این نوع حرکت مبارزاتی، در عین افشاگری از برنامه های ضد مردمی و در عین حال عرضه و انتشار عمومی بدیل های اقتصادی و اجتماعی عادلانه و مترقی در جامعه، این تاثیر را نیز در عموم میگذارد که نه فقط گزینه های مناسبتر و عادلانه تر بلکه جریانها و سازمانهای مبارز و دارای برنامه برای به ثمر رساندن آنها در صحنه جامعه نیز وجود دارند.

برای مثال در ارتباط با لایحه بودجه اقتصادی ارائه شده از سوی دولت روحانی برای 1397، ارزیابی انتقادی از مفاد آن و معرفی گزینه های ممکن که به نفع عدالت اقتصادی در جامعه باشد مهم است. اقتصاد حاکم در جامعه که بخش غالب آن را فعالیتهای مصرفی، تجاری و رانتخواهی تشکیل میدهد و دارای مشخصه های ناسالمی مانند تورم دو رقمی (که متاثر از حجم بالای نقدینگی است که رشد 23.3 در صد در سال داشته، در مهرماه 96 حجم آن به 1403 هزار و 50 میلیون

رسید)، تخصیص بسیار ناچیز به بودجه عمرانی (کمتر از 20 درصد از بودجه عمومی)، استقرار بالای دولت از بازار سرمایه (در تابستان 96، بدهی دولت به سیستم بانکی حدود 166 هزار میلیارد تومان بود)، عدم وصول مالیات تعیین گشته از سرمایه ها (تنها حدود 43 هزار میلیارد تومان از مبلغ 116 هزار میلیاردی مصوب 96 دریافت شده که به 50 درصد هم نمیرسد) میباشد، حاکی از ناهنجاریهای عظیم است. در واقع در شرایطی که 20 میلیون از مردم در زیر خط فقر زندگی میکنند، نرخ بیکاری بالای 15 درصد میباشد، مبالغ بسیار زیادی به نهادهای متنوع رهبری، نهاد های تبلیغاتی، اطلاعاتی و انتظامی (از جمله سپاه پاسداران) و حوزه های علمیه تعلق میگیرند و بنیادهای مذهبی و نیمه حکومتی از معافیت های بیدریغ مالیاتی برخوردار هستند، مسائل مهمی برای افشاگری و در مقابل ارائه بدیل های مشخص مردمی، وجود دارند.

بنابراین، مهم است که حمایت از جنبشهای کارگری و مردمی، بر روی مسیر هدفمند دمکراتیک و عدالتجویانه و مناسب با ویژگیهای شرایط سیاسی و اجتماعی ایران انجام گیرد. بر اساس دیدگاهی که خواهان عبور از مناسبات استثماراری سرمایه داری و نظام تئوکراتیک ملازم آن میباشد، تلاش و مبارزه در عرصه جنبش های مردمی و کارگری میتواند در ابعاد متنوع اجتماعی، در حیطه مطالبات کوتاه مدت رفرمیستی، حتی در چارچوب نظام موجود (بدون داشتن هیچ نوع توهم به اصلاح پذیری آن) و همچنین در راستای اهداف درازمدت رادیکال و انقلابی، توسعه یابد. واقعیت این است که همواره، سطح معینی از فعالیتهای علنی کارگری در راستای اهداف صنفی و دمکراتیک در داخل ایران وجود داشته است. برای مثال اعتصاب همگانی کارگران نیشکر هفت تپه در هفته های اخیر نشاندهنده بارز آن است. اکثر این نوع حرکتهای از جنس فعالیتهای حق طلبانه جهت احقاق حقوق صنفی و دمکراتیک کارگری، مانند پرداخت حقوق و تامین مزایای (ب.م. بیمه های اجتماعی و درمانی) معوقه، بهبودی در موقعیت شغلی (تبدیل وضعیت موقت به قراردادی) و جابجایی برخی از مدیران ضد کارگر، میباشد.

در عین حال در لابلای شعارهای مطالباتی کارگران، گوشه هایی از خواسته های رادیکال نیز مطرح میگردند که نمونه اخیر آن در تظاهرات اخیر کارگران نیشکر هفت تپه و خواست بازگرداندن این موسسه از بخش خصوصی به کنترل دولت بود. در این صورت، وظیفه عمده در مقابل فعالان و سازمانها در جنبش های مردمی و در اپوزیسیون،

بویژه بخش چپ آن در مرحله کنونی این است که با اتخاذ اشکال و شیوه های گوناگون در عرصه های اجتماعی، بتوانند در راستای ایجاد پیوند ها و پویایی های لازم بین مطالبات اصلاح طلبانه و انقلابی و در کمک به زمینه سازی برای ایجاد خیزش همگانی جهت رویارویی رادیکال با جمهوری اسلامی، برانداری آن و حرکت آگاهانه و داوطلبانه توده های مردم در راستای ایجاد جامعه آزاد و عادلانه، موثر باشند.

فرامرز دادور

2 فوریه 2018

چرا باید اقدام جبهه ملی ایران را تایید کرد؟ از فرهنگ قاسمی

مردم شرافتمند روز ۱۴ اسفند در کنار جبهه ملی باشید و با حضور خود ملی گرایی و سوسیال دموکراسی مصدقی را تایید کنید.

۱۴ اسفند سالروز در گذشت مصدق است. در این شرایط حساس از موقعیت ایران عزیز بدین مناسبت جبهه ملی ایران در تهران خواستار برگزاری تظاهرات علنی در تهران شده است. این یک اقدام مهم تاکتیکی توسط قدیمی ترین سازمان آبرومند و معتبر ترین سازمان سیاسی ایران است. سازمانی که نفت را ملی کرد، سازمانی که اگر چه با کودتای شاه و شیخ و آمریکا و انگلیس تعطیل شد اما جایش در قلب مردم ایران باقی است. سازمانی که با دکترین ملی گرایی و سوسیال دموکراسی تنها آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی بشمار میاید. اما چرا جبهه ملی معتبر و آبرومند و آلترناتیو واقعی است.

هم میهنان غیور و شرافتمند، از موقعیکه جمهوری اسلامی بر سر کار آمد. جبهه ملی استقرار یک حاکمیت ملی را به مردم بدهکار است و باید این دین را به ایران ادا کند. بنابراین بهتر است در شرایط کنونی جبهه ملی ایران مستقلا به عنوان آلترناتیو جمهوریخواه وارد عمل شود. از نظر من جبهه ملی با همه صدماتی که طی این چهل سال و

قبل از آن خورده، قربانی هایی که در راه آزادی و استقلال و دمکراسی داده، نیروهایی را که باید به کار می گرفت اما در اثر استبداد به کار نگرفته، نواقصی که داشته و اشتباهاتی را که مرتکب شده است، هنوز به عنوان یک سازمان سیاسی با تجربه، آبرومند و مورد اعتماد مردم، میتواند در فردای میهنمان نقش آفرین باشد.

مردم جهان به جبهه ملی اعتماد دارند. زیرا مردم به چشم خود دیده اند و در اوراق تاریخ خوانده اند که در میان ملی گرایان مصدقی طی این ۷۰ سال مبارزه دزد و خیانتکار وجود نداشته و برعکس این تشکیلات کانون درستی و راستی و خدمتگزاری برای استقرار حاکمیت ملی و مردمی بوده است. جبهه ملی در عمر خود از نعمت افراد برجسته ملی و میهن دوست، با اندیشه ها و سلیقه های متفاوت اما همواره متعادل بهره مند بوده است که هر کدام در موقع حساس ملی و بنا بر تشخیص خود و ضرورت زمان و نیاز جامعه، برای ایرانیان و در راه سربلندی این سرزمین کهنسال تا پای جان مبارزه کرده اند.

اگر از مصدق و فاطمی ها بگذریم که در برابر شاه و شیخ و بیگانگان ایستادند و از شرافت انسانی، آزادی، استقلال، دمکراسی و حقوق ملت ایران دفاع کردند. در زمان انقلاب بنا بر سرشت خود، بختیار خطر استبداد نعلین را خبر دادند و در این راه عده ای جان باختند و خود او نیز قربانی ارتجاع شد.

کسانی مانند صدیقی از همان ابتدا هوشیارانه تذکر های لازم را دادند؛ اگر چه مسئولیتی را پذیرا نشدند اما بر ارزش های اجتماعی و ملی و حقوقی کشور پا برجا ماندند و سر مشق نسل آینده شدند.

برخی مانند سنجابی انقلاب را پذیرفتند اما در نخستین گام های خطا، از سوی حاکمیت اسلامی، اشتباهات را به ملت هشدار دادند و از مسولیت کناره گیری کردند. اینان از سوی خمینی «فاسد روی زمین» خوانده شدند، حکم قتل شان صادر شد، ناگزیر خانه و کاشانه خود را رها کردند و از ایران خارج و در غربت جان سپردند.

آنهايي که با سر سختی در میهن ماندند یا مانند برادران قشقایی اعدام شدند و یا مانند عباس امیر انتظام و ابوالفضل قاسمی و علی اردلان و ... به اعدام و حکم ابد و زندان های طولانی مدت محکوم شدند.

افرادی مانند هدایت متین دفتری با انتقاد بر جبهه ملی، با نگاهی دیگر برای خدمت به نهضت ملی، جبهه دموکراتیک ملی را بنا نهادند که آن نیز توسط رژیم به شدت سرکوب شد و آنها نیز یا اعدام شدند و

یا در خارج از میهن به مبارزه ادامه دادند.

فروهرها و کاظم سامی‌ها که بیشتر با رژیم ماندند، همین که به اشتباه خود پی بردند با رژیم به مقابله پرداختند به نحوی که می‌شناسیم خونشان ریخته شد.

عده‌ای دیگر با سرسختی در ایران پابرجا ماندند و ترک وطن نکردند و با اعتراض‌ها و مقاومت‌های پیگیر زندگی‌شان تبدیل به آلترناتس زندان و آزادی مشروط شد. اما ماندند تا اندیشه آزادی و استقلال و دموکراسی در ایران استبدادی نمیرد و آن تشکیلات زخم‌خورده‌ی در زنجیر از میان نرود.

اما در خلال همه مبارزات و تحمل تلفات و ایستادگی‌ها شرافتمندانه، هرگز در طیف مصدقی‌ها، وطن‌فروش و بیگانه‌پرست و دزد و قاتل و خائن به ملت و به ایران نداشته‌ایم. قریب به اتفاق رهبران و هواداران جبهه ملی افراد مورد وثوق و احترام جامعه هستند که همواره خدمتگزار ملت بوده‌اند. این خود ارزش و سرمایه بزرگی برای کشورمان در روزهای ورشکستگی سیاسی حکومتگران غاصب و نابکار است. امروز این سرمایه ملی بایستی بدرستی بکار گرفته شود تا میهن آبادی و آزادی را بدست آورد. مردم شرافتمند روز ۱۴ اسفند در کنار جبهه ملی باشید و با حضور خود ملی‌گرایی و سوسیالیسم دموکراسی مصدقی را تایید کنید.

“دختران خیابان انقلاب”... از مهرداد درویش‌پور

“دختران خیابان انقلاب”، نماد “انقلاب زنانه” در
ایران”

تصویر “دختر خیابان انقلاب” و گسترش دامنه این کنش که برخی زنان سالخورده و مردان جوان در شهرها و محلات گوناگون را نیز دربرگرفت،

آنهم در آستانه سی و نهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نمادی از "انقلابی زنانه" در چالش اقتدار دینی است که در کانون آن خواست لغو حجاب اجباری نقش بسته است. تهدیدات و واکنش تند برخی از اصول‌گرایان و دوپاره شدن اصلاح‌طلبان دینی در برخورد با آن، بیش از هر چیز نشانه نگرانی نظام از پیامد تداوم و رشد این حرکت است.

فلسفه حجاب اجباری

مدافعان حجاب برآنند حجاب معنای در بند بودن زنان را دربر ندارد، بلکه آنان را از دید و چشم تجاوزگرایانه و آزار دهنده مردان در امان می‌دارد و امکان حضور پررنگتر زنان در جامعه را فراهم می‌سازد. چنین تصویری سازی از مردان که آنانرا به موجودات وحشی که جز به آزار و اذیت جنسی نمی‌اندیشند تقلیل می‌دهد، البته مسئله بر انگیز است. بدتر از آن اما هنگامی است که زنان تشویق می‌شوند که خود بهای مشکلات مردان را پرداخته و با رعایت اجباری حجاب مجازات شوند

واقعیت آن است که فلسفه حجاب و تفکیک جنسیتی هر دو برپایه وحشت از زن به عنوان "نیروی جنسی مهاجم" استوار است که باید نیروی برانگیزاننده جنسی او مهار شود تا نتواند با "اغواگری" و وسوسه‌گری، ایمان مرد را که هنجار جامعه محسوب می‌شود بر باد دهد. در این نگاه، فرمان به زنان برای پنهان نگه داشتن بدن و سکسوالیته خود به قصد یافتن اعتبار اجتماعی، جکایت از ابژه جنسی دانستن زن دارد که گویا سرنوشتی جز "نجیب" ماندن یا "لکاته" شدن ندارد و در این میان حجاب نماد نجابت او به شمار می‌رود. این گونه باورهای خرافی امروزه به ویژه در نسل جوان به شدت رنگ باخته است و چالش‌های کنونی علیه حجاب و به ویژه اجباری بودن آن تنها جلوه‌ای از آن است.

حجاب مشکل فرعی یا اصلی؟

با این وجود بسیاری از مخالفان حجاب اجباری به بهانه همیشگی "حجاب مسئله اصلی زنان" نیست یا "جامعه با مسائل مهمتری روبرو است" یا از آن بدتر با مرتبط دانستن پدیده "دختران خیابان انقلاب" با کمپین "آزادی‌های یواشکی" و "چهارشنبه‌های سفید" نه تنها از آن حمایت نمی‌کنند، بلکه با بی‌اعتنایی و سکوت و گاه با نکوهش با آن روبرو می‌شوند. روشن نیست چه کسی به جای زنانی که با پوشاندن بدن و موی خود، در معرض ابتلا به انواع بیماری‌های پوستی متعدد

قرار گرفته یا حضور با حجاب در محیط های ورزشی، کار و تفریحی را آزاردهنده، دست و پا گیر و تحقیرآمیز می یابند، یا به جرم بد حجابی و بی حجابی دستگیر و مجازات شده اند، صلاحیت دارد میزان فرعی و اصلی بودن خواست لغو حجاب اجباری را تعیین کرده یا به جای آنان اولویت هایشان را تشخیص دهند؟ تعیین مشکلات اصلی و فرعی گروه های گوناگون نشانگر قیم گرایی (پاترنالیسم) همچون میراث پدرسالاری است.

حجاب اجباری جلوه ای از کشمکش دائمی نظام با زنان

تلاش برای تحمیل حجاب و مخالفت با آن همچون حوزه ای از کشمکش بنیادگرایان اسلامی با زنان از همان فردای پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد که تظاهرات 50 هزارنفری زنان نیز پاسخی به آن بود. این واقعیت که جمهوری اسلامی در دهه های بعد نیزگاه سالانه بیش ازده ها هزار زن را به جرم بد حجابی دستگیر کرده بود، نشانگر "فرعی" نبودن آن است. تنها دستگیری 29 نفر به جرم چالش حجاب در روزهای اخیر نشانگر حساسیت مسئله برای مسئولین نظام حتی پس از 4 دهه حکومت است.

نقش زنان در چالش اسلام گرایی در ایران

رابطه جنسیت و قدرت سیاسی همواره یکی از دغدغه های پژوهش های فمینیستی بوده است. پژوهش های فوکو نشانگر جایگاه کنترل سکسوالیته، بدن و یونیفورم در اعمال قدرت بر جامعه است.

در ایران شعار "یا روسری یا توسری"، گویای انگیزه و اراده حاکمان در تحکیم قدرت خود از طریق کنترل سکسوالیته و پوشش زنان همچون نمادی از ارزش های بنیادگرایی اسلامی بود. حجاب اجباری تنها سیاستی در خود نبود، بلکه نقطه آغاز تدوین سیاست بهم پیوسته ای در برخورد به زنان بود که می توان آنرا بدین گونه خلاصه کرد: 1 اجباری کردن حجاب 2 تفکیک جنسیتی 3 تبعیض جنسیتی 4 تقلیل نقش زنان به عنوان مادر، همسر و یا خانه دار.

در آغاز بسیاری از سازمان های سیاسی سکولار و چپ تحت تاثیر گفتمان ضد امپریالیستی، تجدد ستیزی و مردسالارانه آن دوران واکنش درخوری به تظاهرات زنان و حجاب اجباری نشان دادند و برخی به تخطئه مبارزات زنان نیز پرداختند. امروز اما با رشد آگاهی جنسیتی در جامعه، ارزش های فردی و دمکراتیک، تب مدرنیته و سکولاریسم، مبارزه با حجاب اجباری همچون خواستی فراگیر نقش نمادینی در چالش

استبداد دینی به خود گرفته است.

اهمیت نمادین مبارزه برای لغو حجاب اجباری بیش از هرچیز در چالش جنسیتی و "انقلابی زنانه" علیه ارزش های حکومت اسلامی نظیر آپارتاید جنسی، و در دفاع از حقوق فردی و در راستای برابری جنسیتی و ارزش های سکولار است.

در ایران مسئله حجاب یا بی حجابی همواره همچون نمادی برای چالش یا تحکیم قدرت سیاسی وقت بوده است. نه تنها کشف حجاب طاهره قره العین بخشی از چالش سیاسی بر علیه اقتدار دینی و سیاسی عصر قاجار بود، بلکه پروژه مدرنیزاسیون پهلوی نیز، کشف اجباری حجاب را به نمادی برای تحکیم اقتدار سیاسی خود و کاهش نفوذ مذهب و روحانیت بدل ساخت. بنیادگرایان اسلامی در ایران نیز در هنگامه انقلاب با تبلیغ شعار "خواهر من حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است" و سپس با اجباری کردن حجاب در پس پیروزی، آنرا به نمادی برای تحکیم اقتدار خود بدل کردند. در چهار دهه اخیر نیز درجه رعایت حجاب اسلامی یا "بدحجابی" در جامعه به دماسنج تشخیص میزان اختناق و اقتدار نظام یا عقب نشینی آن بدل شده است. هرگاه اقتدار بنیادگرایان افزایش می یافت سختگیری در رعایت حجاب بیشتر و هر گاه به اقتضای موقعیت فضا اندکی "بازتر" می شد، سختگیری کمتر و زمینه برای گسترش "بدحجابی" بیشتر می شد.

گسترش پدیده "دخترخیابان انقلاب" اما از جنس دیگری است. آنان با شجاعت با برداشتن حجاب به گونه ای ساختار شکنانه علیه یکی از نمادین ترین ارزش های ایدئولوژیک نظام اسلامی قد برافراشته اند. رخدادی که تنها در متن خیزش اخیر که کلیت نظام را به چالش کشید میسر بود. این کنش ها گرچه هنوز فراگیر نشده اند، اما بازتاب آن و واکنش هراس انگیز مسئولان نشانگر آن است که جمهوری اسلامی پی برده است چهار دهه تلاش برای هنجارمند ساختن حجاب از طریق تحمیل آن نه تنها بی نتیجه مانده است، بلکه نگران آن است که رشد این پدیده به "انقلاب زنانه ای" فرا روید که می تواند به چشم اسفندیار نظام بدل گردد.

مهرداد درویش پور

به نقل از بی بی سی

دیدار با مسئول بخش ایران وزارت امور خارجه سوئد درباره موج سرکوب‌های اخیر در ایران

روز سه شنبه 23 ژانویه 2018 دیداری بین مهرداد درویش پور و مریم ابراهیمی از سوی "جمعیت دفاع از مبارزات مردم ایران" با آگنس یولین مسئول مسائل مربوط به ایران در بخش خاورمیانه و شمال آفریقا وزارت امورخارجه سوئد صورت گرفت.

در این دیدار هیئت نمایندگی، ضمن اشاره به تظاهرات 6 ژانویه در استکهلم و دیگر شهرها و نامه صد نفر از چهره های هنری و فرهنگی ایرانی تبار مقیم سوئد در حمایت از مبارزات مردم ایران و سرکوب آن توسط حکومت که نسخه ای از آن برای وزارت امور خارجه سوئد ارسال شده بود، نگرانی خود را از دستگیری های گسترده اخیر و شکنجه آنان و دیگر زندانیان سیاسی بیان کردند. آنان با اشاره به موارد مشکوک مرگ برخی از این زندانیان نظیر سیما قنبری جوان 22 ساله و برخی دیگر که با خوراندن قرص به آنها موجب مرگ شان شده و بی اطلاعی از سرنوشت "دختر خیابانی انقلاب" که حجاب خود را در حین تظاهرات برداشته بود، از امکان سر به نیست کردن دستگیر شدگان باقی مانده در زندان و وضعیت نابسامان سایر زندانیان سیاسی ابراز نگرانی کردند. آنان خواهان اعمال فشار دولت سوئد برای آزادی دستگیر شدگان و ارسال هیئتی بین المللی مستقل برای رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی ایران شدند. دیدارکنندگان ضمن تاکید بر مخالفت شان با هر نوع زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران، خواستار آن شدند سوئد با تشویق اتحادیه اروپا و سازمان ملل، فشار سیاسی و دیپلماتیک برای متوقف کردن سرکوب ها توسط جمهوری اسلامی ایران را افزایش دهند. آنان همچنین خواستار آن شدند سوئد با احضار سفیر ایران به وزارت امورخارجه سوئد به گونه ای جدی تر مخالفت خود با سرکوب تظاهرات و اعتراضات مردم ایران را بیان کند. علاوه برآن هیئت دیدارکننده بر ضرورت واکنش شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد و نقش مبتکرانه ای که سوئد می تواند در این زمینه ایفا کند تاکید کردند.

در ادامه این دیدار و گفتگو، آگنس یولین مسئول بخش ایران در وزارت امور خارجه سوئد، ضمن اشاره به مخالفت علنی وزیر امور خارجه سوئد خانم مارگوت والس‌تروم در سرکوب تظاهرات اخیر توسط حکومت ایران، بر نقش فعال سوئد در بیانیه‌های منتشر شده توسط اتحادیه اروپا در 2 ژانویه در محکومیت استفاده از خشونت توسط حکومت ایران در رویارویی با تظاهرکنندگان تاکید کرد.

او همچنین ضمن ابراز نگرانی دولت سوئد از نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران، به برخی از برنامه‌های آتی سوئد در پیگیری این مسئله در سازمان ملل اشاره کرد. این مسئول وزارت امور خارجه در پاسخ به درخواست‌های هیئت نمایندگی جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران، توضیح داد که بعد از بررسی با مقامات ارشد وزارت امور خارجه به آن پاسخ خواهد داد. او اما درعین حال تاکید کرد تماس با مقامات ایرانی چه در سوئد و چه در ایران برای انتقال نظرات دولت سوئد در این زمینه ادامه خواهد یافت.

در پایان، هیئت نمایندگی جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران با اشاره به احضار سفیر جمهوری اسلامی در آلمان و هشدار دولت آن کشور به حکومت ایران مبنی بر این که فعالیت‌های جاسوسی خود را در خاک آلمان متوقف کنند، دل‌نگرانی ایرانیان مقیم خارج و از جمله سوئد را از افزایش فعالیت‌های جاسوسی جمهوری اسلامی ایران نیز بیان کرد و خواستار آن شد که وزارت امور خارجه سوئد در این زمینه نیز به دولت ایران هشدار داده و اقدامات لازم را برای مقابله با آن به اجرا درآورند.

جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران

سوئد

23 ژانویه 2018

عفو بین الملل خواستار رسیدگی
فوری به چگونگی جان باختن پنج
نفر از دستگیر شدگان خیزش
دیماه در ایران شد.



این پنج نفر که بدنبال شرکت در اعتراضات علیه حاکمان ایران دستگیر شده بودند در زندان جان باختند.

در بیانیه سازمان عفو بین‌المللی به اسناد و مدارکی دال بر شکنجه و فشار بر زندانیان اشاره شده و گفته شده است که رژیم ایران باید در اسرع وقت برای شفاف‌سازی در این رابطه اقدام کند و دست از پنهان‌کاری و مخفی‌سازی بردارد.

خبر کشته شدن آقای سینا قنبری که در جریان اعتراضات اخیر در قرنطینه زندان اوین جان باخت و رژیم آنرا خودکشی اعلام کرده، باعث ایجاد نگرانی جدی سازمان عفو بین‌الملل در رابطه با جان

بسیاری دیگر از دستگیر شدگان در اعتراضات اخیر شده است. به همین دلیل عفو بین الملل در این بیانیه تاکید جدی بر رسیدگی هر چه سریعتر به این مسئله را خواستار شده است.

در این باره نگاه کنید به بیانیه‌های عفو بین المللی:

[به زبان انگلیسی](#)

[به زبان فرانسه](#)

کمپین روشنفکران و
آکادمیسین‌های جهان:
“نگذاریم عفرین، کوبانی دیگری
شود!”



اعضای آکادمی و فعالان حقوق بشر بین‌المللی طی فراخوان کمپینی را آغاز کرده‌اند که از قدرتهای جهانی می‌خواهد برای مقابله با

تجاوز ترکیه علیه عفرین اقدام کنند

این کمپین که توسط دانشگاهیان و فعالانی مانند نوام چامسکی، مایکل هاردت و دبی بوکچین امضا شده است، خواستار جلوگیری از حملات تروریستی ترکیه به عفرین است.

متن کامل این کمپین به شرح زیر است:

ما، اعضای آکادمیها و فعالان حقوق بشر، اصرار داریم که رهبران روسیه، ایران و ایالات متحده اطمینان حاصل کنند که حاکمیت مرزهای سوریه توسط ترکیه نقض نمیشود و مردم عفرین در سوریه اجازه این را دارند که در صلح زندگی کنند.

عفرین، که جمعیت آن به طور عمده کُردی است، یکی از مناطق پایدار و امن در سوریه است.

عفرین، با حداقل کمتهای بین‌المللی، در پنج سال گذشته پناهندگان بسیاری را از (سایر نقاط) سوریه پذیرفته که جمعیت آن به دوبرابر یعنی چهارصد هزار نفر رسیده است. اکنون عفرین توسط دشمنان احاطه شده است: گروه‌های تحت حمایت ترکیه [القاعده] و ترکیه.

رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه، تهدید کرده است که به هم‌پیمانان کُرد ائتلاف ضد داعش به رهبری آمریکا [یگانهای مدافع خلق] حمله می‌کند.

علیرغم پیروزی‌های بزرگ ی.پ.گ - در ایجاد شوراهای دموکراتیک محلی - در شهرهایی که از چنگال داعش آزاد کرده است و اظهارات مکرر آن مبنی بر اینکه مداخله‌ای در امور داخلی ترکیه نخواهند کرد و مایلند فقط به عنوان نیروی دفاعی کردها و سایر اقلیت‌های سوری که در فدراسیون دموکراتیک شمال سوریه زندگی می‌کنند - همچنین به عنوان "روژاوا" شناخته می‌شود - و شامل عفرین هم است، دولت ترکیه، ی.پ.گ را "تروریست" قلمداد می‌کند.

ترکیه نیروهای فراوانی را در مرز عفرین مستقر کرده و اردغان وعده داده است که با تمام توان به کانتون تحت کنترل کردها حمله کند و این منطقه صلح‌آمیز را نابود کند و هزاران غیرنظامی و پناهندگان را در معرض خطر قرار دهد و همه این موارد برای انتقامجویی علیه کردها صورت می‌گیرد.

چنین حمله‌ای علیه شهروندان عفرین، یک اقدام تهاجمی علیه یک منطقه و جمعیتی است که صلح‌طلب و دمکراتیک است. ترکیه نمی‌تواند چنین حمله‌ای را بدون موافقت روسیه، ایران، سوریه انجام دهد و سکوت ایالات متحده فرصت چنین حمله‌ای فراهم می‌کند.

هزاران نفر از زنان و مردان خلق کرد با شرکت در صفوف مبارزان ی.پ.گ/ی.پ.ژ برای رهایی دنیا از چنگال داعش جان خود را فدا کردند. اکنون ایالات متحده و جامعه بین‌المللی تعهد اخلاقی دارند که به وظایف خود در قبال خلق کُرد عمل نمایند. ما مقامات ایالات متحده و جامعه بین‌المللی را فرا می‌خوانیم که حمایت خود را برای تضمین ثبات و امنیت عفرین و جلوگیری از تجاوز بیشتر ترکیه در داخل سوریه و مرز سوریه نشان دهند.

امضا کنندگان:

نوام چامسکی، مایکل والزار، شارلوت بونک، تاد گیتلین، دیوید گربر، نادیا العلی، دیوید هاروی، مایکل هاردت، مارینا سیتروین، انه اسنیوت، بیل فلچر، دیوید فلیپیس، جوئل لارنس، مردیت تکس و دبی بوکچین